فهرست مطالب

[مبحث یازدهم 2](#_Toc530391356)

[اقسام موضوعات مستحدثه 2](#_Toc530391357)

[1 – مصادیق غیر قابل تصور در زمان قدیم 2](#_Toc530391358)

[2 – مصادیق متصور غیر متعارف 3](#_Toc530391359)

[3 – مصداق متصور و متعارف، منتها مغفول عنه 3](#_Toc530391360)

[4 – مصداق متصور متعارف قدیم با وضع جدید 4](#_Toc530391361)

[تغییر وصف موضوع در زمان قدیم و جدید 5](#_Toc530391362)

[5 – مصادیق قدیمی با پیدایش محل ابتلا 5](#_Toc530391363)

[تمسک به اطلاق در موضوعات جدید 5](#_Toc530391364)

[اشکالات وارد شده به امکان تمسک به اطلاق لفظی در موضوعات جدید 6](#_Toc530391365)

[اشکال اول: محدود بودن مصادیق لفظ به عصر وضع 6](#_Toc530391366)

[جواب مناقشه 7](#_Toc530391367)

[اشکال بر جواب 7](#_Toc530391368)

[ضروری بودن تصور معنا در وضع 9](#_Toc530391369)

[جواب درست 10](#_Toc530391370)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / مطلق و مقید /قاعده «تمسک به اطلاق در مسائل مستحدثه»

# مبحث یازدهم

مبحث یازدهم ذیل مباحث اطلاق و تقیید و مطلق و مقید عبارت از این بود که؛ تمسک به اطلاق و عموم در موضوعات مستحدثه جایز است یا جایز نیست؟

همان‌طور که در جلسه قبل هم مطرح شد، این مبحث در کلمات و مقالات و بحث‌هایی وجود داشته و الآن هم در کتاب الفائق به نحو منقحی این بحث مطرح شده است، عنوان بحث این است که: التمسک بالاطلاق و العموم فی الموضوعات المستحدثه، ما به عموم یا اطلاق برای یک فردی از آن که سابقه نداشته است تمسک می‌کنیم، بعد از عصر تشریع و عصر حضور و عصر صدور نص این مصداق جدید پیدا شده است، «اوفوا بالعقود» شامل بشود بر عقد بیمه‌ای که در نظام اقتصادی آن زمان وجود نداشته است و امثالهم، آیا در این موارد هم ما می‌توانیم به اطلاق و عموم تمسک بکنیم و حکم آن را با اصالة الاطلاق و اصالة العموم تعیین بکنیم یا اینکه در اینجا شبهاتی در کار است، اینکه یک مصداقی نبوده است و متجدد و مستحدث است، این نمی‌شود مشمول آن اطلاق بشود و عموم بشود، به خاطر برخی از شبهه‌هایی که است.

# اقسام موضوعات مستحدثه

به آنچه در مقدمه کتاب الفائق آمده است، اشاره‌ای بکنیم، در مقدمه بحث گفته شده است که؛ این موضوعات مستحدثه‌ای که می‌خواهد در بحث موردتوجه قرار بگیرد و سؤال بشود که آیا اصالة الاطلاق و العموم آن‌ها را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ بر اقسامی هستند که عبارت‌اند از:

## 1 – مصادیق غیر قابل تصور در زمان قدیم

قسم اول این‌طور گفته شده که موضوعات مستحدث‌های که در عصر قدیم اصلاً قابل‌تصور برای انسان‌ها نبوده است، به ذهنشان خطور نمی‌کرده است و یا اگر هم به نحو احتمال کسی می‌گفته است، می‌گفتند که این قابل‌اجرا نیست.

مصداق‌های نوین و جدیدی که اصلاً در ذهن انسان‌های در عصر صدور نص نبوده است، برایشان قابل‌تصور نبوده است و اگر هم گفته می‌شده است، می‌گفتند که این حرف خیالی است، مثالی که در اینجا زده شده است، انرژی هسته‌ای است، اگر آن زمان می‌گفتند که با این فعل‌وانفعال‌ها در درون یک ماده این‌چنین نیروی عظیمی وجود دارد و می‌شود آن را به کار گرفت، به ذهنشان نبوده است و اگر هم می‌گفتند، بیان می‌کردند که این خیالی بیش نیست، خیال‌پردازی است.

بسیاری از مسائل جدید از فیزیک و شیمی و غیره از همین باب است که به ذهن قدیمی‌ها هم نمی‌آمد. اینکه به طور مثال کسی در اینجا بنشیند و دوربین حرکات و سکناتش را ضبط بکند که کسی در آن زمان به ذهنشان نمی‌آمده است یا انتقال صوت و امثال اینها که مصادیقی از اموری داریم که لم یکن یتعقله الانسان القدیم، لم یکن یتصوره، اما برای انسان جدید خیلی عادی و آشنا است.

## 2 – مصادیق متصور غیر متعارف

نوع دوم این است که تصوری از آن احیاناً داشته است، اما آن را امری ممکن به نحو عادی و متعارف نمی‌دانسته است، حالت غیرمتعارف برای آن قائل بوده است، مثل سفر به جوّ، اینکه بر سفینه‌ای بنشیند و هزاران کیلومتر به طرف دیگر برود و خارج از کره زمین بشود، این مسئله کان یتعقله است اما آن را ممکن نمی‌دانسته‌اند.

پس قسم اول این است که آن را ممکن نمی‌دانست، تصوری از آن ندارد و اگر هم عرضه می‌کردند، آن را نمی‌پذیرفت، قسم دوم این است که به شکل غیرعادی می‌شود پذیرفت، تصوری از آن داشته است، به شکل غیرعادی هم وجود دارد، اما به شکل عادی تحقق نمی‌پذیرد، بعضی از مثال‌هایی که بیان کردم، بیشتر برای قسم دوم است.

**﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾**[[1]](#footnote-1)، اسرای به آن شکل را به ذهنش می‌آمده است، قبول هم داشته است، اما به شکل عادی و متعارف نمی‌پذیرفته است، اما در حال حاضر به شکل عادی و متعارف آن موارد میسّر است.

## 3 – مصداق متصور و متعارف، منتها مغفول عنه

امری است که قابل‌تصور بوده است و اگر هم عرضه می‌شده است، آن را ممکن می‌دانسته‌اند، منتهی از آن غافل بوده‌اند، هم امر معقولی است و حتی اگر برای آنها اگر عرضه می‌شد، می‌گفتند که امر معقولی است و شدنی هم هست، عجیب‌وغریب نیست، اما غافل بوده است، مثل بیمه، اینکه بعضی مؤسسه‌ای تشکیل بدهند و همه در آنجا پولی بگذارند و انسان‌ها بیمه بشوند، در دو هزار سال قبل هم قابل‌تصور است، چیز غیر متصوری نبوده است منتها با تطور زمان و عالم است که به اینجا رسیده است، همچنین بعضی از شرکت‌هایی که در آلان وجود دارد، در همان زمان هم تصویر می‌شده که یک شرکتی به این صورت تشکیل بشود، اما چون نیاز نبوده، لذا به این سمت نرفته‌اند.

قسم سوم یعنی امور معقول، قابل‌تصور و شدنی، حتی در ذهن آن آدم‌ها، منتهی در آن موقع مورد غفلت بوده است یا حتی مورد غفلت هم نبوده است، موردتوجه بوده است، اما نیازی به آن نداشتند، انسان متأخر احساس نیاز به آن پیدا کرده است که این عقد یا شرکت را ایجاد کرده است.

## 4 – مصداق متصور متعارف قدیم با وضع جدید

نوع چهارم این است که یک امری در عصر صدور نص و در زمان قدیم وجود داشته است، منتهی در عصر قدیم یک وضع تازه‌ای پیدا کرده است که در آن زمان نبوده است.

به طور مثال مقداری دیه مشخص است، اما در آن زمان وقتی به طور مثال می‌گفتند که دو شتر و دو سکه و امثالهم، قیمت‌ها یکی بوده است، اما در این زمان آمده است که این ده شتر و دو سکه باهم خیلی فرق کردند، یک وصف تازه‌ای برای این‌ها پیدا شده است که در قدیم نبوده است.

قدیم وقتی می‌گفتند که یا این یا این یا این، قیمت‌هایی در کنار هم داشتند، الآن این موضوع جدید ، از حیث اینکه این‌ها دارای تفاوت فاحشی هستند که قبلاً نبوده است، یک وصف‌هایی بر موضوعات موجود از قدیم عارض می‌شود، این وصف نو است، این‌طور نیست که پدیده‌ای جدید وجود داشته باشد، همان پدیده قدیمی وصف جدیدی پیدا کرده است.

در سه مثال قبلی یک پدیده تازه‌ای می‌آید و می‌خواهیم بدانیم که آیا مشمول اطلاق و عموم هست یا نیست؟ اما در حالت چهارم این پدیده چیز تازه‌ای نیست، همان پدیده قدیم است و امروز یک وصف و وضع جدیدی پیدا کرده است، خون هم همین‌طور است، شاید به نحوی آن‌هم همین‌طور باشد که این خون همان خون قدیم است، منتهی این خون در حال حاضر یک وصف جدیدی پیدا کرده است که می‌شود آن را تزریق کرد و آدم‌ها را با آن نجات داد، همان موضوع قدیم است، اما حالش فرق کرده است، همچنین عذرات و فاضلاب همان عذرات و فاضلاب قدیم است، منتهی امروزه وصف جدیدی پیدا کرده است.

### تغییر وصف موضوع در زمان قدیم و جدید

خیلی از موضوعات از قبیل قسم چهارم هستند که موضوع همان موضوع قبل است، فرقی نکرده است، به لحاظ اصل ذات و وجودش فرقی نکرده است، اما یک اوصاف و احوالی پیدا کرده است که قدیم نبوده است، البته گاهی می‌گویند که موضوع تبدل پیدا کرد، یعنی وصف و نحوه استفاده‌اش تبدل پیدا کرد، این‌طور نیست که ذات جدیدی پیدا کرده باشد.

## 5 – مصادیق قدیمی با پیدایش محل ابتلا

قسم پنجم این است که موضوعاتی از قدیم بوده است، الآن هم با همان وصف قدیم است، منتهی قدیم محل ابتلا نبوده است، در حال حاضر محل ابتلا شده است، اینکه در قطب کسی بخواهد نماز بخواند، قطب هم همان موقع هم می‌فهمیدند، همه‌چیزش هم معلوم بوده است، اما محل ابتلا نبوده است، امروزه محل ابتلا شده است.

البته این‌ها قابل کم یا زیاد شده هست، اگر کسی بخواهد دقت بکند، ممکن است این‌ها را کم یا زیاد بکند.

# تمسک به اطلاق در موضوعات جدید

بحث ما در اینجا در اطلاق لفظی است، در اطلاق مقامی نیست، اطلاق مقامی یک بحث جدایی دارد و ثانیاً بحثمان در اطلاق است، در عموم نیست.

اگر بخواهیم بحث را کامل تصویر بکنیم، باید این‌طور بگوییم که این بحث جواز تمسک به اطلاق و عموم در موضوعات نو و جدید و مستحدث یا در اطلاق و یا در عموم بحث می‌شود، در اطلاق هم یا در اطلاق لفظی یا در اطلاق مقامی بحث می‌شود.

اولین مبحث ما تمسک به اطلاق لفظی در موضوعات جدید است، مبحث دوم اطلاق مقامی است، مبحث سوم هم عمومات است.

اولین بحث این است که به مطلقات لفظی در موضوعات جدید می‌شود تمسک کرد یا نمی‌شود تمسک کرد؟ مصداق جدیدی پیدا شده که قدیم نبوده و می‌خواهیم به آن مطلق تمسک کنیم، احل الله البیع اطلاق است و عموم نیست، الآن یک بیع جدیدی، دادوستد جدید در این مبادلات اقتصادی پیدا شده است که این بیع سابقاً نبوده است.

می‌شود گفت که این احل الله البیع آن را در بر می‌گیرد؟

# اشکالات وارد شده به امکان تمسک به اطلاق لفظی در موضوعات جدید

در اینجا چند اشکال شده است که در الفائق هم می‌توانیم ملاحظه بکنیم، اشکالاتی که به امکان تمسک به اطلاق لفظی در موضوعات جدید وارد شده است، به این صورت است که:

## اشکال اول: محدود بودن مصادیق لفظ به عصر وضع

 اولین اشکال این است که الفاظ نمی‌توانند مصداق‌های جدید در بر بگیرند و شمول داشته باشند، لفظی که برای یک معنایی وضع‌شده است، در محدوده مصادیق عصر وضع می‌ماند یا عصر کسی که آن لفظ را به کار می‌گیرد و فراتر از آن نمی‌تواند این لفظ شمول داشته باشد.

اشکال اول به یک معنا اشکال ساده‌تری است، به یک معنا هم مبتنی بر یک بحث جدی در وضع است.

توضیح این اشکال و مشکلی که در اینجا مطرح شده است، این است که هم در واضع و هم در مستعمل این بحث مطرح است، وقتی لفظ را برای یک معنایی وضع می‌کند، ممکن است کسی بگوید که آن معنایی که موضوع له اوست، آن معنا، آن طبیعتی که موضوع له لفظ است، محدود به آن چیزی است که ذهن او می‌رسد و متصور اوست، اگر چیزی خارج تصور او باشد، نمی‌تواند لفظ را برای آن وضع بکند و مستعمل هم نمی‌تواند لفظ را بر آن معنا استعمال بکند، وقتی می‌گوید: سفر، لفظ را وضع می‌کند یا لفظ را در سفر استعمال می‌کند، انتقال از نقطه‌ای به نقطه دیگری که برای او قابل‌تصور است، می‌تواند موضوع له او بشود یا مستعمل آنچه قابل‌تصور اوست، می‌تواند این لفظ را در آن استعمال بکند، الآن می‌گویید که لفظ را شامل قرار می‌دهیم نسبت به یک مصداقی که اصلاً به ذهن او نبوده است، مخصوصاً در قسم اول که اصلاً برای او قابل‌تصور نبوده است، بخصوص در آنجایی اگر به او می‌گفتیم، می‌گفت که این امر قابل‌اجرا نیست.

نمی‌تواند چنین مصداقی در دائره موضوع له یا دائره مستعمل فیه بیاید، علتش هم از نظر برهانی و استدلالی این است که؛ وضع و استعمال تابعی از تصور آن چیزی است که می‌خواهد موضوع یا مستعمل فیه بشود.

آنی که می‌خواهد موضوع له بشود یا مستعمل فیه بشود، این باید متصور این انسانی باشد که لفظ را به کار می‌گیرد و لفظ را استعمال می‌کند، چیزی که از دائره تصور او بیرون است و در ذهنش به‌اجمال و به‌تفصیل نبوده است، چطور می‌شود گفت که لفظ را در آن معنا به کار ببرد.

چیزی که معقول و متصور برای شخص نیست، این نمی‌تواند لفظ را در آن بکار ببرد، نمی‌تواند طبیعت را شامل آن بداند، مثلاً در مادر«امهاتکم»، اگر می‌گفتند که مایه‌ای که بچه از آن تولید می‌شود، بگیرند، در یک لوله و ظرفی خارج از رحم قرار بدهند، اصلاً به ذهنش نمی‌آمد، اگر می‌گفتند این مادر است، باور نمی‌کردند.

لفظ را در آن معنا به کار می‌برد، درحالی‌که آن شقّ از معنا به ذهنش نبوده است، اگر هم می‌گفتند، می‌گفت که این امر غیرعادی است، قابل‌اجرا نیست، اینکه نطفه از پدر و مادر گرفته بشود و در یک رحم مصنوعی بچه بزرگ بشود، به این بگوییم که مادر است.

اشکال این است که شمول اطلاقات لفظی نسبت به مصادیق جدید و نو پدید نمی‌شود، به این دلیل که؛ استعمال لفظ در یک معنایی و مصداقی که معقول و متصور مستعمل نیست.

## جواب مناقشه

ممکن است کسی به این مناقشه جواب بدهد که عبارت است از:

1 – کسی ممکن است بگوید که این در مستعمل‌ها و ناطقان و متکلمان عادی و متعارف درست است، اما متکلم ما و گوینده ما که در آیات و روایات خدا و پیامبر و ائمه علیهم‌السلام هستند که ما معتقد به علم غیبشان و احاطه‌شان به همه وقایع عالم هستیم، لذا برای او نمی‌شود گفت که این امر یک امر معقول و متصوری نیست.

### اشکال بر جواب

جواب اول محل اشکال است، پاسخ به این اشکال این است که فرض ما این است که تکلم خدا و اولیای الهی در قالب آیات و روایات در همان مسلک و ممشای عادی است، سخنانشان روی روال همین استعمالات عادی و متعارف است و چیزی خارج از عادی و متعارف نیست.

اشکال این جواب این است که خدا و پیامبر و ائمه واژه‌هایی را به کار می‌گیرند با همان معنایی که عرف دارد، درست است که او می‌فهمد یک معنای دیگری هم برایش گذاشت که وسیع‌تر بشود، درواقع به کار گرفتن و استعمال لفظ بر اساس همان چیزی است که در عرف وجود دارد و وضع‌شده است، این‌طور نیست که او وضع جدیدی قرار می‌دهد.

اگر مولا قرارش این بود که من وضع جدیدی قرار می‌دهم، باید معنا را برای ما بگوید، وقتی نگوید یعنی همانی که عرف معنا می‌داند، طبق همان عمل می‌شود.

درواقع این دو جواب یکی است.

پس جواب اولی که به این وجه داده شد، این بود که شارع با بقیه فرق دارد، دائره علم او وسیع‌تر است و لذا می‌تواند مصادیق متجدد را هم در نظر بگیرد، منتهی این جواب اشکال دارد به اینکه؛ شارع بر اساس همان قوانین وضع عرفی سخن می‌گوید، وقتی در قوانین وضع عرفی، لفظ کشش آن را ندارد که شامل این مصداق بشود، در این صورت هم شارع وضع جدیدی ندارد، طبق همان وضع عمل می‌کند.

سؤال: ...

می‌شود معنا را توسعه بدهد، اما دلیل می‌خواهد.

2 \_ جواب دومی که هست این است که؛ این شکلی که شما با لفظ و معنا و وضع برخورد کردید، این یک‌شکل خیلی سطحی و نازلی در تفسیر وضع است وگرنه یک تفسیر دقیق‌تری در باب وضع الفاظ برای معانی وجود دارد که اتفاقاً عرف هم با آن سازگار است و آن این است که عرف اصولاً در الفاظ و معنا – طبق تعبیری که مرحوم علامه دارند – لفظ را برای روح معنا وضع می‌کند، بدون اینکه به مصداق کاری داشته باشد، به حیثی اگر از او سؤال بشود که شما گفتید که به طور مثال نور را برای این معنا وضع کردید، اما این نور تا چند قرن قبل منحصر به نور مثلاً چراغ‌نفتی بود، اما نوری که امروز داریم، نوع و شکلش خیلی نسبت به شکل قدیم فرق کرده است، به همان آدم قدیمی هم اگر می‌گفتند که اگر یک روزی همین چیزی که؛ «ما هو ظاهرٌ فی نفسه مظهرٌ للغیر»، به شکلی دربیاید که الآن شما می‌گویید محال است، اما اگر در فرض محال یک‌زمانی محقق می‌شد، بازهم می‌گفت نور است.

اینکه چیزی را نمی‌داند یا آن را ممکن نمی‌داند، اصلاً نمی‌فهمد یا غافل است یا آن را قابل تحقق نمی‌داند، به‌صرف همین بگوییم که لفظ و معنا محدود شد به مصادیق متصور و معقول و آنچه برای او ممکن بوده است، این وجهی ندارد، الفاظ وضع می‌شود برای معنایی که آن معنا می‌تواند انواع مصداق‌ها حتی مصداق‌های محال را در بر بگیرد، حتی مصداق محال ذاتی را می‌تواند در بر بگیرد.

بگوییم یک وصف نورانیتی که محال است در عالم پیدا بشود، می‌گوییم بازهم نور است و لذا نور را به ممکن و محال تقسیم می‌کنیم، این نشان می‌دهد که این به شکل ارتکازی و در طبیعت بشر الفاظ وضع می‌شود برای معنایی که آن معنا می‌تواند انواع مصادیقی داشته باشد که به‌اجمال آن ویژگی را دارد، ولو آن مصداق دیگر ممکن نیست یا عادتاً ممکن نیست یا گفته شود که این زمان ممکن نیست، اما همین‌که آن معنا بالاجمال بتواند آن را بگیرد، برای وضع کافی است.

در ارتکاز بشر این است که الفاظ را برای معنایی وضع می‌کند، خودش بالاجمال می‌داند که این معنا هزار شکل می‌تواند پیدا بکند، حتی اشکالی که من ممکن نمی‌دانم، این از لحاظ کاربرد لفظ در آن مانعی ندارد، خواه چیزی که برای او معروف است و موجود است، خواه چیزی که موجود نیست اما معقول است، خواه چیزی که برای او معقول نیست، خواه چیزی که از آن غافل است، خواه چیزی که آن را ممکن نمی‌داند، نسبت به همه این‌ها این لفظ و این معنا می‌تواند شمول داشته باشد.

## ضروری بودن تصور معنا در وضع

پس تصور معنا، چیزی که در وضع لازم است، این است که معنا را و طبیعت را بفهمد و اما شمول آن نسبت به مصادیق به نحو اجمال است.

لفظ برای ماهیت مهمله وضع‌شده است، انسان برای حیوان ناطق به نحو ماهیت مهمله وضع‌شده است که هیچ قید و شرطی ندارد، به طور مثال حیوان ناطقی باشد که در ژنتیک او تصرفی نشده است یا در ژنتیک او تصرفی شده که حیوان ناطق قدرتمندی شده که مرز او از هزاران کامپیوتر بالاتر کار می‌کند، در حال حاضر انسانی با این مشخصات برای ما قابل‌تصور نیست یا می‌گوییم که اصلاً قابل تحقق نیست، اما ممکن است که یک روزی این امر محقق بشود.

اینکه علم می‌گویند بیست‌وهفت جزء دارد که یک جزئش کشف شده است.

تمام پنج نوعی که گفته شد، حتی آن مصادیقی که قابل‌تصور برای این شخص نبوده است، اگر هم می‌گفتند، بیان می‌کردند که محال است، آن‌هم در طبیعت مهمله قرار می‌گیرد، فقط محال عرفی نیست، بلکه حتی چیزی که محال عقلی است، در آن طبیعت قرار می‌گیرد.

خداوندی که می‌گوییم، خداوند برای مفهوم طبیعت مطلق وضع‌شده است، منتهی برهان عقلی می‌گوید که این یک مصداق بیشتر ندارد، اما همان مفهوم روی مصداق‌های فرضی هم و شرکای باری هم می‌گوییم که خداست، منتهی می‌گوییم که محال است، وقتی می‌گوییم محال است، باید این لفظ را بگوید و بگوید محال است.

این توانایی ذهن بشر است و قدرت ذهنی بشر است که انجام می‌پذیرد.

## جواب درست

بنابراین جواب درست این است که الفاظ وضع‌شده، می‌شود برای آن معانی و مصادیق متجدد و غیرمعقول، حتی مصداق‌های محال آن را هم می‌گیرد، این طبیعت وضع است، لذا ازاین‌جهت هیچ مشکلی ندارد، این را علامه طباطبایی در المیزان ذکر کردند که الفاظ برای روح معانی وضع‌شده است، روح معانی به این معنا امر درستی است.

1. - سوره اسراء، آیه 1. [↑](#footnote-ref-1)